

نخستین سخن

«الحمد لله... الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله و الاخر الذی لیس له بعد فیکون شیء بعده، و الرادع اناسی الابصار عن أن تناله او تدرکه، ماختلف علیه دهر فیکتلف منه الحال، و لا کان فی مکان فیکوز علیه الانتقال... الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امثله، و لا مقدار احتدی علیه، من خالق معبود کان قبله.»^(۱)

حمد و سپاس خدای حی حکیم را سزااست، هموکه رحمان و رحیم است و اول و آخر و ظاهر و باطن؛ و درود و صلوات و سلام او و فرشتگانش بر اول و اشرف مخلوقات و خاتم پیامبران و خاندان پاک و مطهرش که هستی به یمن وجودشان «هست»ی دارد. بیست و ششمین شماره معرفت فلسفی را با این امید که زمینه‌ای مناسب برای طرح مطالب معرفت‌بخش فراروی مخاطبان فرهیخته و یاران بابصیرت قرار دهد، تقدیم می‌داریم. اهم محورها، موضوعات و مسائل مطرح در مقالات این شماره به اختصار به قرار ذیل است:

در مقاله «تبیین وجودی انسان در معرفت بشری»، نویسندگان محترم تلاش نموده‌اند تا از منظر ملاءدرا و هیدگر به این پرسش بنیادین پاسخ گویند که تأثیر و نقش انسانی در پیدایش معرفت چیست؟ آیا نقشی صرفاً منفعلانه است؟ یا کاملاً فعالانه؟ و یا متعاملانه؟ ایشان ابتدا از الگوی سنتی سوژه - ابژه که بر اساس آن عالم از راه معرفت به انسان نمودار می‌شود و انسان پیش از آن هیچ نسبتی با عالم ندارد، یاد می‌کنند. به عقیده نویسندگان محترم در تاریخ فلسفه غرب و اسلام تا پیش از ملاءدرا، جدایی انداختن میان انسان (سوژه) و عالم خارج (ابژه) هرگونه دسترسی مستقیم به اشیا را در فرایند معرفت ناممکن می‌گرداند. این در حالی است که از نظر هیدگر انسان به لحاظ وجودی تفاوت بنیادین با سایر موجودات دارد که سوژکتیویسم از درک آن عاجز است. انسان تنها موجودی است که در انفتاح وجودی قیام دارد. دازاین بیانگر نحوه وجود موجودی است که بیرون از خود، در حقیقت وجود قیام دارد.

ایشان معتقدند دازاین به دلیل انس ذاتی خود با وجود دارای درک پیشینی از وجود است و شهود اساس معرفت می‌باشد. چنین تفاوتی میان انسان و سایر موجودات در

اندیشه ملأصدرا نیز به چشم می خورد. او نیز تعریف انسان به جوهری اندیشنده را تعریفی نابسندده می داند. انسان دارای نوعی ارتباط خاص وجودی با حقیقت وجود است، ارتباطی تعلقی و ماقبل معرفتی. از نظر ملأصدرا فهم ساختار وجودی انسان در گرو فهم نسبت انسان با وجود مطلق و نامحدود است. وجود انسان مثالی برای حقیقت وجود است؛ حقیقتی که چیزی جز حق تعالی نیست. همه انسان‌ها نوعی علم پیشین یا درک پیشین نسبت به ذات حق تعالی، به عنوان وجود مطلق دارند. این علم نه از سنخ علم مفهومی، بلکه نوعی التفات وجودی و تکوینی است. این علم فطری و تکوینی بنیان معرفت انسان به اشیا و نیز بنیان گشودگی انسان بر عالم و موجودات است.

نویسنده محترم مقاله «نگاهی به نفس و ذهن و نقش آنها در ادراک»، تلاش نموده با واکاوی و بازشناسی معنای نفس و ذهن، نقش هریک در فرایند ادراک را بررسی کند. وی ابتدا به اهمیت شناخت و ادراک و پیشینه بحث اشاره نموده، آرای سقراط، افلاطون و ارسطو، در باب نفس را به اختصار بیان می کند. سپس با اشاره به معانی ذهن، نزد برخی اندیشمندان بزرگ غرب و جهان اسلام، تفاوت‌های نفس و ذهن را برمی شمارد. تفکیک و تمایز میان «علت و دلیل»، «فعل یا انفعال» و بحث از چگونگی ادراک از نظر ملأصدرا، و موجود ذهنی، و باور از دیگر محورهای مهم این مقاله است. در پایان چنین نتیجه‌گیری شده است که با پذیرش نقش فعال نفس به عنوان اصلی‌ترین عنصر آگاهی بخش در انسان و اینکه حضور هر چیزی در برابر نفس مساوی با علم است، ما با انعکاسات موجودات خارجی در ذهن، به عنوان یکی از قوای نفسانی، با موجودات ذهنی مواجه می شویم. به گمان نویسنده محترم این مطلب برخی مشکلات پیچیده در شناخت‌شناسی مانند چگونگی درک خواص واقعی موجود خارجی و بحث تطابق ذهن و خارج را حل می کند.

نویسندگان محترم مقاله «بررسی پدیدار و شیء فی نفسه» انگیزه کانت از مطرح ساختن بحث پدیدار و شیء فی نفسه را تبیین می نماید. به گمان وی تفلسف کانت و ارائه ساختار فلسفی نوین او برای حفظ دین و دغدغه‌های دینی بوده است. از آنجا که کانت زمان و مکان را امور ذهنی می دانست، مقولات نمی توانند معرفت نظری یا عملی درباره

حقایق متعالی تر از حس ارائه کنند. از این رو، معرفت محدود به معرفت پدیداری است و مقولات به صورت تجربی، و نه استعلایی (خارج از زمان و مکان) کاربرد دارند. انسان فقط پدیدار اشیا را که در قالب زمان و مکان است، ادراک می‌کند. اما پذیرش پدیدار مستلزم پذیرش ناپدیدار (شیء فی نفسه) است و این متناقض‌نما است؛ چراکه در واقع از محدوده پدیدارها بیرون رفته و از اموری سخن گفته‌ایم که از حوزه ادراک ما خارج‌اند.

بحث از پدیدار و شیء فی نفسه در حسیات استعلایی، تخیلات استعلایی و دیالکتیک استعلایی از دیگر محورهای مهم این مقاله است. در بحث پدیدار و شیء فی نفسه در دیالکتیک استعلایی نظر کانت درباره نفس، جهان و خدا به اختصار بیان شده‌اند. نویسندگان محترم در پایان تلقی ناصواب کانت از زمان و مکان، به عنوان دو صورت پیشینی را خشت کجی می‌دانند که کل فلسفه کانت بر آن استوار شده است.

در مقاله «درآمدی بر معرفت‌شناسی اسپینوزا»، نویسندگان محترم در پی آن هستند که مبانی هستی‌شناختی، عقل‌شناختی و روش‌شناختی اسپینوزا را تبیین و بررسی نموده، بنیاد آرای معرفت‌شناختی وی را ارائه کنند. ایشان اسپینوزا را فیلسوفی عینیت‌گرا معرفی می‌کنند که دست‌یابی به شناخت را ممکن می‌دانست و برای معرفت‌قائل به سلسله مراتب بود و به این اعتبار که نفس انسان جزئی از عقل بی‌نهایت خداست، بر این باور بود که نفس انسان به ذات سرمدی و نامتناهی خدا شناخت تام دارد. در بحث از نظریه شناخت اسپینوزا و رابطه آن با نظریه وحدت جوهر نویسندگان محترم به این نظر اسپینوزا اشاره می‌کنند که ادراک واقعی هر پدیده، یعنی ادراک تعلق و وابستگی آن به جوهر نامتناهی (خدا) و اقسام سه‌گانه معرفت از نگاه اسپینوزا عبارت‌اند از:

۱. شناخت ناشی از تجربه مبهم؛ ۲. شناخت استدلالی؛ ۳. شناخت شهودی که برترین نوع معرفت است و با معرفت‌های عرفانی یکسان نیست، هرچند عشق عقلانی به خدا از این نوع معرفت حاصل می‌گردد. اقسام تصورات درست نیز از نظر اسپینوزا عبارت‌اند از: ۱. همه تصوراتی که به خداوند ارتباط دارند؛ ۲. هر تصور مطلق و بسیط؛ ۳. مفاهیم مشترک؛ ۴. تصورات مستنتج از تصورات تام. از نگاه اسپینوزا صدق یک گزاره با دو معیار برونی و درونی اثبات می‌گردد. «مطابقت با واقع» معیار برونی، و بداهت، تمایز و

سازگاری معیارهای درونی صدق‌اند. از این‌رو، گویی اسپینوزا میان معیار مطابقت و معیار انسجام‌گرایی جمع کرده است.

پرسش از حقیقت و چیستی زمان، از پرسش‌های دیرین و دقیق فلسفی است. آیا زمان حقیقت و واقعیتی مستقل و عینی دارد؟ یا آنکه امری صرفاً قراردادی است؟ یا امری انتزاعی است؟ نویسندگان محترم مقاله «زمان از نگاه ملاءصدرا و برگسون» تلاش نموده‌اند حقیقت و چیستی زمان را از نگاه ملاءصدرا و برگسون بازشناسی نمایند. ایشان پس از بیان اهمیت و پیشینه بحث زمان، به تبیین دیدگاه ملاءصدرا در باب هستی زمان پرداخته؛ دو برهان ملاءصدرا یعنی: برهان از طریق طبیعیات و حرکت و برهان الهیون از راه حدوث و قدم را برای اثبات زمان بیان می‌کنند. سپس نظر ملاءصدرا را درباره چیستی زمان بیان می‌کنند که عبارت است از: مقدار حرکت در جوهر و بُعد چهارم آن. به نظر ایشان وجود زمان از وجود حرکت و در نتیجه از وجود جوهر انتزاع می‌شود. در ادامه نظریه برگسون به عنوان نقطه عطفی در تاریخ اندیشه غرب در باب زمان معرفی شده است. برگسون زمان را دیرند نامیده و میان زمان واقعی و غیرواقعی فرق نهاده است. او زمان را به کلی از مکان جدا می‌کند و آن را منحصر در وجه کیفی آن می‌سازد. وی معتقد است که زمان با شهودی بی‌واسطه و به عنوان تحولی کیفی دریافت می‌شود و دارای چهار ویژگی اساسی است: ۱. کیفیت محض است؛ ۲. تنها در پرتو توجه به حالات نفسانی و خود زندگی قابل درک است؛ ۳. ممتد و پیوسته است؛ ۴. عین حرکت و رو به کمال است.

فرضیه چیست؟ جایگاه و نقش نفس و کارکرد آن در نظریه‌پردازی و پژوهش‌های علمی کدام است؟ نویسندگان محترم مقاله «مروری بر ویژگی‌های فرضیه و نقش آن در مطالعات تجربی» در پی آن هستند که به این پرسش‌ها پاسخ دهند. ایشان ابتدا پس از ارائه چند تعریف از فرضیه، هیجده ویژگی مهم آن را برشمرده‌اند که از میان آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. فرضیه حکم است، نه سؤال و یا دستور؛ ۲. فرضیه دست‌کم - متشکل از دو واژه معنادار است؛ ۳. واژه‌ها و متغیرهای فرضیه دارای رابطه منطقی «اگر» و «آن‌گاه» هستند. ۴. بخش «اگر» می‌تواند شرط لازم یا شرط کافی و یا شرط لازم و

کافی برای بخش «آنگاه» باشد.

ایشان سپس به منابع اخذ فرضیه اشاره نموده‌اند و از مواردی نظیر مشاهده، مطالعه، شهود، و مسئله پژوهش یاد نموده‌اند. در ادامه پس از بحث از شیوه‌های آزمون فرضیه و فرایند آن و معرفی انواع نوزده‌گانه فرضیه همانند: فرضیه پیشینی، فرضیه توصیفی، فرضیه تبیینی یا علی، و فرضیه تجویزی، هفت کارکرد فرضیه به اختصار بیان شده است. تمرکز دادن به پژوهش، جهت دادن به فرایند پژوهش، کمک به تبیین روش‌ها و منابع و کمی ساختن متغیرها از جمله این کارکردها به شمار رفته‌اند. ویژگی‌های کلی فرضیه مقبول و ارتباط فرضیه با مفاهیمی همچون پرسش، پیش فرض، حدس ساده و نظریه بخش پایانی این مقاله را تشکیل داده است.

نویسندگان محترم مقاله «چالش عرفی‌گرایی با جمهوری اسلامی ایران در ساحت باور» در پی اثبات این فرضیه هستند که جمهوری اسلامی ایران در بُعد باور و مبانی (فلسفه سیاسی) از عرفی‌گرایی تأثیر نپذیرفته است. ایشان پس از بحث مفهومی به تبیین کارکرد باور در ساحت اجتماعی پرداخته‌اند. سپس به گفتمان عرفی و بازتولید اندیشه دینی توسط سکولارها اشاره نموده‌اند و در ادامه بحث، نسبت عرفی‌گرایی و آموزه‌های دینی، مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی، هرمنوتیکی و کلامی جمهوری اسلامی را معرفی و تبیین و از این طریق مبانی عرفی‌گرایی و بازخوانی عرف‌گرایانه اسلام و جمهوری اسلامی را به نقد کشیده‌اند. در پایان ضمن تقدیر و تشکر صمیمانه از همه فرهیختگان و عزیزانی که اندیشه، همت و تلاششان این مجموعه را به سامان رساند، پیشنهادها و نقدهای عالمانه و مشفقانه ارباب معرفت را خاضعانه ارج نهاده و موجب غنای هرچه بیشتر نشریه می‌دانیم.

پی‌نوشت.....